

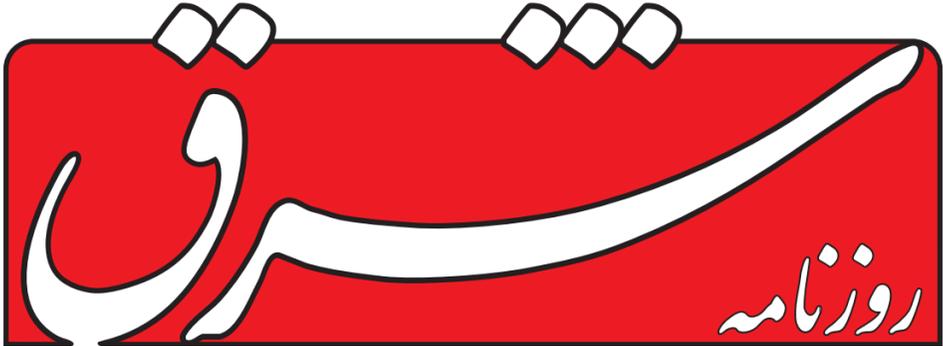


احمدغلامی

آدمی همواره در جدال «عقل» و «دل» بوده است. در وضعیت کنونی این جدال به دلیل آشکارگی تناقضات و تضادها بیش از هر زمان دیگری به چشم می‌خورد. از همین رو است که حتی بسیاری افراد هم‌نظر و هم‌گرا با یکدیگر نیز توافق جدی با یکدیگر ندارند و این تضارب آرا گاه آدمی را فرسوده و در نهایت منفعل می‌کند. چنان منفعل که تصمیم می‌گیرد صرفاً نظاره‌گر وقایع باشد؛ نظاره‌گری که کمترین اثرگذاری را بر وقایع دارد. اما از طرفی همین مباحث و مجادلات فرساینده دامن‌گیر زندگی روزمره هم شده است. در شرایط بحرانی کنونی، هر کسی می‌کوشد به سهم خود و به حد توان ذهنی‌اش با درکی از وضعیت کنونی، راهکاری برای خروج پیدا کند. چندان دور از انتظار نیست ملتی که قرن‌ها سرسپرده «دل» بوده است، اینک به سیطره عقل درآید؛ عقلی که ابتدا فردگرا و فایده‌گراست. این رویکردهای افراطی برای جبران اشتباهات گذشته است، غافل از اینکه تقاض و انتقام از گذشته بیش از آنکه عقلانی باشد بخشی از احساسات آدمی است که اسپینوزا آن را «حالمایه» یا «انفعالات انسانی» می‌نامد. آنچه عقلانی جلوه می‌کند، الزاما از عقل سرچشمه نگرفته است. برای ایرانیان که همواره با دلشان زیسته‌اند، این تجربه بدیعی است، منوط بر اینکه راه دل را مسدود نکنند؛ چراکه در نهایت این دل آدمی است که حتی علیه منفعت خویش عمل می‌کند تا همسایه‌اش راحت زندگی کند. پریش اساسی این است که فارغ از هرگونه موضع‌گیری سیاسی تا چه میزان نگران یکدیگریم؟ بدترین ائتلاف‌ها اتحادی است که بر مبنای انتقام و خشم، عقلانی و ساختارمند شده باشد. آیا فایشسم از دل این وضعیت ظهور خواهد کرد؟ آیا فایشسم عقل منجمد است؟ اگر بخواهیم از میان رسولان کسی را بیابیم که دلی گشوده به انسان و جهان داشت، نخست باید از مسیح نام ببریم. همان پیامبری که کلید دروازه‌های ملکوت را هنگامی که پطرس خواب بود، در دستانش گذاشت: «اتگاه عیسی با شاگردان خود به مکانی به نام جتسمانی رفت و به ایشان گفت: در اینجا بنشینید تا من به آنجا روم و دعا کنم. سپس پطرس و دو پسر زبدی را با خود برد و اندوهگین و مضطرب‌شده بدیشان گفت: از فرط اندوه به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید. سپس قدری پیش رفت، به روی خاک افتاد و دعا کرد: ای خدای من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو. آنگاه نزد شاگردان خود بازگشت و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نینفتید. روح مشتاق است، اما جسم ناتوان. پس بار دیگر رفت و دعا کرد: ای خدای من، اگر ممکن نیست این جام نیاشامید از من بگذرد، پس آنچه اراده تو است انجام شود؛ چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت. زیرا چشمانشان سنگین شده بود. پس یک بار دیگر ایشان را به حال خود گذاشت و رفت و برای سوسمین بار همان دعا را تکرار کرد. سپس نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ اکنون ساعت مقرر نزدیک شده است و پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم می‌شود. برخیزید، بروید. اینک تسلیم‌کننده من از راه می‌رسد.» از این روایت انجیل متی، لف شستوف، فیلسوف و متفکر روسی، تعبیر زیبایی دارد. او معتقد است پطرس تا چنان مرتبه‌ای به عقل اعتماد کرده که از خواب بیدار نمی‌شود. کسی که برای خلاصی از دست سربازان امپراتور و نجات جانش سه بار مسیح را انکار می‌کند. پطرس تنها حواری مسیح است که به شیوه‌ای سیستماتیک مسیح را نهادینه می‌کند. اینک در بحران کنونی، چاره‌ای جز به دست گرفتن عقل و دل باقی‌نمانده است. برای پرهیز از خطای فاحش باید با دلی گشوده، عنان دل را به دست گرفت و عقلاانه اندیشید و برعکس. غزالی در این‌باره می‌گوید: «عقل نور تابیده‌شده بر قلب است».

«برای نوشتن این یادداشت از کتاب «شب جتسمانی» نوشته لف شستوف، ترجمه محمدزمان زمانی جمشیدی، انتشارات نگاه استفاده شده است.

شبه ۱۶ اسفند ۱۴۰۴
۱۷ رمضان ۱۴۴۷
۷ مارس ۲۰۲۶
سال بیست‌ودوم
شماره ۵۳۴۲
۳۰ هزار تومان
۴ صفحه



«شرق» در گفت‌وگو با احسان هوشمند پژوهشگر مطالعات قومی، تحرکات تجزیه‌طلبان کرد را بررسی می‌کند

پیاده‌نظام واشنگتن



در «شرق» امروز می‌خوانید: تهران گردی با صدای انفجار • ایرانی‌ها میان پیام‌رسان‌های داخلی ناامن و VPN‌های میلیونی • افزایش تعداد شهدای مدافع سلامت به ۷ نفر

بیش از ۸۰ شهید در حمله زیردریایی آمریکا به ناو «دنا»:

# ملوانانی که به خانه بازنگشتند

گزارش تشریح‌گر را در صفحه ۲ بخوانید



گزارشی میدیاتی «شرق» از موشک‌پاران معطله جنت آزادیه و تحریک‌پسایان و آوارگی ساکنان

## صبحی که «شاهین شمالی» لرزید

### یادداشت

## برای دخترکان میناب



ناصر ذاکری

کارشناس اقتصادی

خیالی‌اش آن چنان کم می‌شدیم که با این کم‌شدن درکی جدید از مفهوم زیست انسانی پیدا کنیم.

سومی شاید مادری مهربان و فداکار می‌شد که در دامان پرمهرش شیربچگانی دلیر با فرزاتگانی انسان‌دوست پرورش می‌داده آن دیگری شاید خبرنگاری می‌شد که قلمش را در خدمت جامعه قرار می‌داد و فریادی بلند بر سر مسئولان و مدیران می‌کشید که از کاستی‌ها و ناکارآمدی‌ها غافل نمانند، با معلمی دلسو و شیفته خدمت که زندگی خود را وقف تلاش در میدان فرهنگ این مرز و بوم می‌کرد، یا شاید هم پزشک و پرستاری دلسو و خدوم که در گوشه‌های دورافتاده از این سرزمین مظلوم با ردایی سپید و دلی سپیدتر از ریشش می‌هیج ادعا و چشم‌داشتی برای درمان کودکان معصوم خانواده‌های گرفتار فقر می‌کوشید.

زندگی این کودکان بی‌گناه در کسری از ثانیه و با تصمیم دشمن خون‌خوار به پایان رسید. اما اندوه بازماندگان بی‌پایان است. بیش از ۱۶۰ خانواده چراغ تاینک خانه‌شان را از دست دادند؛ دخترکی شاد و پر از شور زندگی که سایه به سایه مادر در

### یادداشت

## ساختار موزائیکی و عبور از سخت‌ترین بحران



مهررداد احمدی شیخانی

وقتی در همان ساعت اول تجاوز نظامی آمریکایی-اسرائیلی به کشورمان که به شهادت رهبر معظم انقلاب و عالی‌رتبه‌ترین فرمانده نظامی کشورمان انجامید، ترامپ شک نداشت که به یک پیروزی سریع و بدون هیچ دشواری‌ای دست یافته و برای همین بلافاصله پشت تریبون قرار گرفت و از «رژیم‌چنج» و تغییر حکومت در ایران گفت. این تغییر حکومت برای او و دولتش آن قدر بدیهی به نظر می‌رسید که حتی سه روز بعد وزیر جنگ دولت آمریکا رو به خبرنگاران، از این گفت که حکومت ایران تغییر کرده است و حتی نه اینکه تغییر خواهد کرد. اما پنجشنبه گذشته، یعنی روز ششم جنگ، در طول زمانی کمتر از یک هفته، ترامپ رو به دوربین‌ها از این گفت که رهبر بعدی جمهوری اسلامی را باید من انتخاب کنم. سخنی که نه‌تنها دیگر آن ادعای تغییر حکومت را در خود نداشت، بلکه بیشتر شبیه یک «کاریکلماتور» بود. اما این تحول بنیانی خواسته از کجا ناشی شده است؟ واقعیت این است که تصویری که در مورد ساختار حاکمیت ایران، چه در داخل و چه در خارج، بین بسیاری وجود داشت و احتمالا تا شنبه گذشته نیز بسیار رایج بود، تصویری است که از نوع حاکمیت مرسوم در خاورمیانه نشئت می‌گیرد. در حاکمیت‌های این بخش از جهان، همه قدرت در یک فرد متجلی می‌شود و همه چیز از یک فرد شروع و به همان فرد ختم می‌شود. تصویری که حتی بسیاری از هواداران حاکمیت در ایران نیز به نوعی بر آن گمان بوده و هستند که با عنوان «عمود خیمه» از آن یاد می‌کنند. در تصور عمود خیمه، کافی است این عمود و ستون بشکند تا خیمه فرو بریزد. این نوع نگاه به حاکمیت در ایران که من بارها در مباحثات مختلف با افراد بسیاری از آن مخالفت کرده‌ام (و آخرینش چند روز بعد از وقایع درنک دی‌ماه بود) وقتی همه چیز چنان ساده‌سازی می‌شود که به قول نرون (فرمانروای روم) انکار همه روم یک بدن باشد که بتوان به یک ضربه شمشیر سر از بدنش جدا کرد، حل مسائل با حذف یک فرد میسر می‌شود و شعراها نیز به همان سومی رود، ساده‌انگاری‌ای که حتی دولت آمریکا و شخص ترامپ هم آنچنان دچارش بود که با عملیاتی تروریستی و به شهادت رساندن رهبر کشورمان، گمان داشت همه چیز ۲۴ ساعته با نهایتا طی ۷۲ ساعت برایش دست‌یافتنی خواهد شد که نشد. این خیال‌بافی که ایران هم همچون لیبی است که با حذف قذافی یا سوریه است که با حذف اسد یا عراق است که با حذف صدام، کار تمام شود، ولی داستان ایران فرق داشت و تلخ اینکه با چه هزینه گرانی امروز می‌توانم دوباره به کسانی که

جارسوی خانه می‌خرامید و گاه بازوان کوچکش را دور قامت مادر حلقه می‌کرد، هر روز دم غروب به پیشباز پدر می‌رفت و با بوسه‌ای پرمهر بر چهره قهرمان زندگی‌اش خستگی یک روز دشوار را از تن او می‌زدود. امروز همه این نوکلان معصوم از کفمان رفته‌اند، شعر شکفتن‌شان ناسرده و داستان زندگی‌شان نانوخته مانده است. امروز بیش از ۱۶۰ خانواده داغدار کودک‌شان هستند و ملتی مظلوم اما سربلند خود را شریک این اندوه بزرگ می‌داند.

جنایت‌کاران و جنگ‌افروزان تاریخ همواره بعد از جنایت خود و ریختن خون قربانیان بی‌گناه، به این توجیه نامعقول پناه می‌برند که قربانیان در زمانی نامناسب در مکانی نامناسب حضور داشته‌اند. همان‌گونه که در پرونده جنایت فراموش‌نشده شلیک به هواپیمای مسافربری ایرانی در تیرماه ۱۳۶۷ به چنین توجیهی پناه بردند. در آن واقعه درنک در مکانی با فاصله کمتر از صد کیلومتر از میناب ۲۹۰ انسان بی‌گناه جان باختند که ۶۵ نفرشان کودک بودند. اما درباره جنایت حمله به مدرسه حتی به این توجیه هم نمی‌توان پناه برد. سیاست‌مدارانی که ادعای حقوق‌پیش‌شان گوش فلک را کر می‌کنند، از جنایت گروهی مانند «بوکو حرام» در آفریقای غربی که به مدارس دخترانه حمله می‌کردند، سخن گفته و آن را مصداق بارز توحش معرفی می‌کنند. اما آیا به‌راستی هدف قراردادن مدرسه و پرپرکردن نوکلان، وحشی‌گری بیشتری را نمایان نمی‌کند؟

با این حال در روزهای گذشته و با انتشار خبر فاجعه میناب موجی هرچند کم‌توان در محکومیت این جنایت برخاسته است و بی‌تردید تلاش سخنوران، اصحاب رسانه و هنرمندان معتمد آن را در حافظه تاریخ معاصر جهان ماندگار خواهد کرد.

### یادداشت

آن‌گونه ساده‌سازی می‌کردند، بگویم ایران ساختاری بسیار متفاوت با دیگر کشورهای خاورمیانه دارد. ساختاری که مهم‌ترین شخص آن را با رشدترین فرمانده‌ها نش در یک لحظه به شهادت می‌رسانند، ولی در سخت‌ترین ایامی که گمان نمی‌کنم هرگز این کشور در طول تاریخ چنددهه‌ز ساله خود تجربه کرده باشد. آن‌هم در مقابل قدرتمندترین کشور همه اعصار که خون‌خوارترین ارتش جهان هم در کنار و همراهش است، به ما هجوم آورده، ولی کویی چنان اتفاق تلخی در شبانه‌ای که گذشت، رخ نداده و رهبر شهید، همچنان حاضر و در حال اداره کشور و فرماندهی قواست. اما چرا چنین است؟ پاسخ در دو نکته کلیدی و به‌هم‌پیوسته است. اول از همه، تلاش بیش از سه دهه آن رهبر شهید برای نهادسازی حاکمیت است. در یک نهاد، حتی اگر فرد یا افرادی، بر جسته یا حتی بسیار برجسته هم که باشند، برجستگی‌شان درون نهاد است که معنا دارد یا به عبارتی، آن نهاد است که به آنها برجستگی می‌دهد و عملا نهاد از آنها برجسته‌تر است و این دقیقا کاری بود که رهبر شهید برای تثبیت آن کوشید و تا به شهادت نرسید، کمتر کسی متوجه این نهادسازی شد که حاکمیت، حتی در فقدان او نیز کار را طبق روال انجام می‌دهد. نکته دوم که پیوستگی ارگانیک با نکته اول دارد، ویژگی «موزائیکی» این ساختار نهادی است. ویژگی موزائیکی، درست نقطه مقابل ویژگی «عمود خیمه» است. هرچقدر در ویژگی عمود خیمه، همه چیز قائم به فرد است و بود و نبود اوست که خیمه را نگه می‌دارد، یا فرو می‌ریزند، در ویژگی موزائیکی، هر موزائیک، هر قدر هم بزرگ یا کوچک، کارکرد خود را دارد و با حذف یک موزائیک، حتی اگر بسیار هم بزرگ باشد، باقی موزائیک‌ها سر جای خود هستند و حذف یک موزائیک‌های دیگر را ناکارآمد نمی‌کند و در نهایت، موزائیک دیگری جایگزین خواهد شد، چنان‌که رهبر دیگری طبق قواعدی مشخص، قرار است جانشین آن رهبر شهید بشود و تا وقتی که همین ساختار موزائیکی که آن شهید برای اداره کشور، چه در بُعد نظامی و چه اداری سامان داده، باجرا بماند، عبور از ضرباتی چنین سهمگین، امکان‌پذیر خواهد بود و کافی است که این ساختار با ضروریات اجتماعی در جهان مدرن روزآمد شود تا کشوری هرچه مقتدرتر داشته باشیم.

### یادداشت

## اپوزیسیون‌های ایران ستیز



فاضل میددی

هر روز و شب صدا بمب و موشک از سوی دو جنایتکار متجاوز آمریکا و اسرائیل بر سر ملت ایران ریخته می‌شود و هر روز صدا ایرانی شهید و صدا خانه و مراکز ملی ویران می‌شود. شبکه ایران ستیز اینترنشنال و برخی شبکه‌های همسو، نام آن را «حمله آمریکا و اسرائیل در حمایت از مردم ایران» گذاشته‌اند. زهی شرم! شگفت اینکه برخی به‌اصطلاح روشنفکران ایرانی خارج‌نشین در مصاحبه‌های خود پشت قاب این شبکه‌ها به دفاع از این حمله‌های وحشیانه برخاسته‌اند. صدا کودک و زن و پیر و جوان به خاک و خون کشیده می‌شوند، شبکه‌های ایران ستیز از این کشته‌ها شادمانی می‌کنند. شرم‌نازانه را محکوم می‌کردید. شرم‌نازانه که در کنار نتانیاهاو فریاد نجات ایران سر می‌دهید!

ملت ایران هرچند اشکال و انتقاد به نحوه اداره کشور را دارد، اما هیچ‌گاه تن نمی‌دهند که دو کشور متجاوز که کارنامه آنها در غزه روشن است یا کسانی که سال‌ها در کنار اینها به شادخواری پرداخته‌اند، نجات‌بخش کشورشان باشند. کشور را باید از این ورطه نجات داد، اما به دست کسانی که سال‌ها در کنار کشور و در کنار ملت و دارای سوابق روشن هستند، نه خارج‌نشینانی که در انفجارها و ویرانی‌ها و کودک‌کشی‌های میناب و جاهای دیگر به شادمانی پرداختند. محال است که ملت بیدار ایران سرنوشت کشورش را به این شیادان بسپارد. شماها اگر تعصب ایرانیت داشتید، برای یک بار این تجاوز شرم‌نازانه را محکوم می‌کردید. شرم‌نازانه که در کنار نتانیاهاو فریاد نجات ایران سر می‌دهید!



«خلاصه آگهی عرضه عمومی»  
شناسه آگهی: ۲۱۴۱۰۴۰  
رجوع به صفحه ۳  
م الف ۴۵۵۴